



... در عظیم خلوت من

info@xalvat.com

http://xalvat.com

نشر دیگران

<http://xalvat.com>

xalvat@xalvat.com

eDigaran



ما کسیم گور کی

خوردہ بیور ژواہا

xalvat.com





xalvat.com

خرده بورژوا و داستانها

همه میدانند که دولت سرمایه‌داری ' در نتیجه فشار ممتدورائمی و روزافزون بر افراد ، تیپ مخصوصی که کارش سازش دادن بین تضاد های اجتماعی است ، پرورش میدهد .

این تیپ مخصوص در نتیجه ضرورت طبیعی ، « تشکیل » شده ، و این ضرورت در نتیجه ایمنیت در برابر زهری که از وجود ناسالم خرده بورژواها متصاعد میگردد ، حاصل آمده است .

تیپ مخصوص « اهل مطالعه » است و میتواند افکار کم و بیش ماهرانه خود را بیان کند . اگر این افکار در زمینه فلسفی با استنباط جهان از نظر خرده بورژوا ، دچار تناقض شد رشته افکار را در هم ریزد . همه میدانند که خرده بورژوادارای روح دوگانه است و جز این نیز نمیتوانست بود : عملا يك مساوی خشن و بی آزر و در تئوری طرفدار ایده آلیسم است .

برای پوشاندن همین تضاد ، کوچک ولی مهم است که « سازشکار » تمام تضادها را از هر نوع و ترتیب فرا گرفته است . وظیفه خرده بورژوا در برخورد با واقعیتها ، « پرداخت اجرت المثلی » ب مردم و مخصوصاً



بکسانی است که شرافتمندانه آرزومند باز کردن گلاف سردر گم افکار اسلاف خویش اند. افکاری که نه تنها درصدد تحقق، بلکه بطور کلی مدعی توجیه مشروع بودن وجود خرده بورژوا و مخصوصاً مشروع بودن وجود «خرده بورژوازی بعنوان متفکر آزاد» است. متفکری که خود را از نقطه نظر «اخلاقی» مستقل و خارج از حیطه نفوذ میداند.

وسیله اصلی «پرداخت اجرت المثل» توجه دادن عقل به اعماق «اسرار ازل» است. این اسرار گرچه لاینحل اند، ولی در هر حال بهترین زمینه برای مطالعات «نظری» سازشکار محسوب میشوند. توجه باین مسئله نه از نظر عمل و قدرت نفوذ افکار، بلکه عادت و گاهی حتی بعزت نبودن موضوع نعم البدل آنست. xalvat.com

سازش دهندگان تضادهای اجتماعی؛ از بالای سر این طرز استدلال در اعماق «اسرار ازل» فرو میروند: «ما چیزهایی میدانیم ولی از فهم آنچه در بین این چیزها مستور است عاجزیم. مهمترین چیزی که باید دانست همین مسئله است. وجود از کجا و بدست کی و چگونه آغاز شده است، و چرا آغاز شده است؟ همه چیز - حتی اندیشه - از مجهول سرچشمه میگیرد. آیا مجهول در آنچه وجود با آن تماس حاصل میکنند. قابل تردید است؟ آیا در میان «مثل» افلاطون، مثال گراموفون، شلوار مناسل، کنش اسکی، طیابچه، چبوق؛ چرخ خیاطی، میکرب سل، صابون و اتو وجود داشته است؟ آیا «من» قبل از تولد وجود داشته است. آیا خود را پس از مړك خواهی شناخت؟ انسان برسنگی یا برنیمکت و یازوی کشفات خود نشسته است؟ کره زمین در این میان



چهرلی بازی میکند ؟

تعداد مثالهایی از این قبیل نامحدود است . اشخاصی از تیپ مزبور گمان میکنند که با حل مسائل بترتیب فوق میتوان « عمیقانه پی به معرفت وجود » برده و اشتباهات اندیشه را مرتفع ساخت . پس در حل این مسائل پرندگان بزرگ و کلاغان بیش از جغد و زاغ و زغن مؤثرند . حیوانات دوپائی که بال ندارند « هر قدر ریزتر باشند بواقعیت خرده بورژوائی نزدیکترند ولی میزان نیرومندی آنها مفهوم و معنای آنرا تاریکتر و مبهم تر میسازد . خرده بورژواها غلبه در عمل جیب بر و در عقیده بشر دوست اند .

xalvat.com

آنها اعضای فعال « جمعیت حمایت حیوانات » اند ولی بایب اعتنائی حمله و حشیانه پلیس به صفوف کارگران رادر شهرهای متمدن اروپائی تماشا می کنند . برضد کشتار حیوانات اعتراض کرده و از زندگی خرگوشها ، سگها و خوکچه های هندی دفاع میکنند و در عین حال اجتناب ناپذیر بودن جنگهای امپریالیستی را به ثبوت رسانده و دهها میلیون بشر را به نیستی سوق میدهند ، به سیاست استعماری و حشیانه رول سرمایه داری صحنه میگذارند . آنها بدستور از بابان خود ، خرده بورژوازی اروپا را بمداخله مسلحانه در اتحاد شوروی ، ترور علیه بلشویکها و ادار

* اشتباه است اگر تصور کنند که من فلسفه را با استهزاء گرفته ام . نه ، من طرفدار فلسفه ام ولی فلسفه ناسوت ، فلسفه زمینی . من طرفدار مطالعه پدیده های طبیعت ضمن معام . زیر اقوای طبیعی را در خدمت بشر می گمارد . من عقیده دارم که اندیشه واقعی و آسته به عمل است . من طرفدار افکار کسانی که در حال سکون بوده یا نشسته و یا خوابیده اند . نیستیم :



می نمایند . آنها بطور کلی ، بی شرمانه ، نسبت به « خیر و شر » بی اعتناء هستند ولی در روزنامه‌های بانکداران ، درباره امر « خیری » از قبیل فاشیسم و یاشری ، مثل کمونیسیم ، قلم فرسائی می کنند .

اربابان ، آنها را کم و بیش سیر میکنند آنوقت فرمان میدهند:

« او هوی بچه‌ها ! برای ما افکار عمومی بسازید ! » این بچه‌های حرف شنو نیز فوراً دست باختراعی میزنند که مثلاً در اتحاد شوروی مردم زحمتکش ، در فراق تزاری که بر گرده های آنان سوار شود می سوزند یا مثلاً تنها تقاضای اساسی مردم شوروی برقراری پارلمانی مرکب از بانکداران و صاحبان صنایع است میکوشند ثابت کنند که یکی از نژاد های انسان (نژاد اسلاو) اگر شکنجه و آزار نه بیند ناراحت میشود ، میکوشند ثابت کنند که عشق به رنج در وجود آنان مخمر شده و داستایفسکی ، مترجم احساسات آنان بوده است . هر قدر زخم گرده آنان عمیقتر باشد راحتی بیشتری احساس می کنند . صبر و تحمل آنان شگفت آور است .

xalvat.com

ولی در سایه چه نیروئی ، در مدت چهار سال این « نژاد انسانی » پادست خالی ، غیورانه توانسته است با ارتش سرداران دانشمند و کارشناسان نظامی سرمایه داران اروپائی بجنگد ؟

تصور نه میکنیم که دیگر ، سازشکاران از این امن واقع ، برای اثبات بردباری و رنج دوستی ملل شوروی استفاده کنند .

سازشکاران علاقه دارند به نقل حکایات گل گشاد . احمقانه و مسخره‌ای درباره اتحاد شوروی پردازند .



این حکایات درباره کشوری ساخته و پرداخته میشود که در آن توده ۱۶۲ میلیونی مردم ، که تا کنون از فرهنگ بهره کافی نداشته‌اند به جنبش عظیمی سوق داده شده‌است .

مردم شوروی ، به ایچاچار جامعه‌آوین سوسیالیستی تصمیم گرفته‌اند این امر تا کنون بی سابقه بوده و کسی قبل از آنان این راه را طی نکرده است ، از طرفی دست و بالشان کاملاً باز نیست . وضع طوری است که به جعل قصه‌های عجیب و غریب میدان میدهد .

xalvat.com هیچ قصه‌ای ، هر چند صدصد یا هزاران هزار ساخته و پرداخته شود ، قادر نیست سرعت جریان تاریخ را بطور محسوسی کندتر سازد ولی از رزمندگان قلم بدست و سوداگران مطبوعاتی بورژوازی ، از اربابان خود دستور گرفته‌اند تا ثابت کنند که قصه‌ها نه تنها مزاحم سیر تاریخ است ، بلکه اصولاً میتواند حرکت آنرا متوقف سازد .

در این باره به عقیده من : اگر قصه‌ای ، جنبه روانشناسی داشته باشد مثل تذهیب کاری کتاب کهنه‌ای برای تزئین تاریخ مناسب است ولی قصه سبعمانه ، گل گشاد و احمقانه نشان میدهد که پردازنده آن یقیناً خود نیز درنده احمقی است .

۵۵۵

روزنامه پراودا (در شماره ۲۵۴) مقاله‌ای تحت عنوان : « بدون تئوری انقلابی ، عمل انقلابی امکان پذیر نیست » منتشر ساخته است این قضیه صحیح است و میتوان با شکل مختلفی درباره آن تا آنجا که مقدور است توضیح داد . ولی اگر نوشته میشد که تئوری انقلابی .



تنها محصول «ذکاوت» نیست. اگر نوشته میشد که تئوری انقلابی را در نتیجه «دلنگی از زندگی» و افکار ساده لوحانه یا افکاری که در ظاهر ابلهانه ولی در باطن موزیانه است نمیتوان ایجاد کرد، مقاله مزبور اثر آموزنده عظیمی در بر میداشت.

به ساده لوحان باید گوشزد کرد که تئوری انقلابی لنینیزم بر پایه تجارب تاریخی، بر پایه کار و زندگی متکی است. تئوری مزبور در طی سالیان دراز مبارزه مردم زحمتکش، برای آزادی از زنجیر آهنگ سرمایه‌داری در زمینه تاریخ، ریشه‌های عمیقی دوانده است. کسانی که در کتابها به این حقیقت روشن برخوردده‌اند، میدانند که درک آن کار آسانی است.

xalvat.com

ولی ایده‌های ساده، عاقلانه‌ترین و اغلب «شگفتناز»ترین ایده‌هاست. مغز انسان از افکار خیال پردازانه و غلطی که باستادی با کلمات زیبا آرایش شده‌اند، آکنده است. این آرایش ظاهری، باعث اسارت روحی انسان میشود.

ضرب المثلی میگوید: «لباس کثیف و چرب به پوست بدن می‌چسبد»،

ایده انقلاب اجتماعی خیلی ساده و حقیقتش مسلم است، ولی لازمست این فکر تا اعماق وجدان توده‌های زحمتکش رسوخ کند، در وجدانی که طی قرون متمادی، از سوابق ذهنی غلط و فردی حیوانی خرده بورژوازی انباشته و بر روی آن پرده‌ای از المناظر پرتین کشیده شده است.



بعلاوه میتوان معتقد به ماوراء الطبیعه نبود ولی - با پیروی از عادات نیاگان و پدر و مادر - زندگی را بهمانگونه که کلیسا میخواهد یعنی بطور غلط اسنباط نمود . xalvat.com

مردمان زحمتکش ، آنهاییکه از کار بازوان خود اعاشه میکنند در طی هزاران سال ، با فکر اعتقاد به «سرنوشت» ، اعتقاد به وجود نیروی آسمانی و قدرت نامحدود خدایان زمینی بار آمده اند . با اینکه شکل زندگی اجتماعی اربابان ، در نتیجه زحمت روزانه آنان در تغییر است ، با وجود اینکه آنان سازندگان فرهنگ اند ، با اینحال در نتیجه تلقین اربابان ، بزنگی بانی اعتنائی و لافیدی می نگرند . افراد معدودی که در نتیجه فعالیت زیاد میتوانند از دایره بردگی خارج شوند ، خود نیز در ردیف غاصبین حقوق مردم در آمده اند . البته آنها حق داشته اند که تصور کنند که شریران ، بی شرمان ، و ثروتمندان ، زندگی واقعی دارند . آنان در میان توده مردم ، اعتقاد به خدائی را که تقسیم کننده روزی بشر است رسوخ میدادند .

هر دیکتاتوری مورد پشتیبانی کلیسا است . مذهبی وجود ندارد که به فرمانروائی ثروتمندان نسبت به خلق زحمتکش باری ننماید . اینها مسائلی است که امروز گرچه برای میلیونها نفر کارگر روشن است ، ولی هنوز همه کارگران از آن مطلع نیستند در کشور شوروی دهها هزار دهقان جوان مشغول کار و کوشش اند ولی بطور وضوح ، تاریخ تکامل تئوری انقلابی و علل مولده آنرا نمیدانند . لازم است که این جوانان تاریخ تکامل فلاح را از دوران اولیه آن تا



امروز تاریخ تکامل علم ، تکنیک و صنعت و همچنین تاریخ کثیف و خوئین کاسب کاران را فراگیرند .

جوانان ما باید با تاریخ کارخانه ها ، فابریک ها ، تاریخ جنک داخلی و اولین پیروزی ، تئوری انقلاب در برابر تشبثات کثیف کوتاه نظران آشنا شوند .

xalvat.com

جوانان ما باید در عین حال واقعیت زنده ، یعنی تاریخ کار قهرمانان خود را بشناسند . ممکن هم هست بین آنان کسانی پیدا شوند که بتوانند بسؤال زیر ، در باره پیشرفت بی رحمانه واقعیت پاسخ دهند:

» خوب فائده همه این کارها چیست ؟ «

برای سؤال » فائده همه این کارها چیست ؟ « دوپار باصراحت ودها بار در پرده ازمین جواب خواسته اند . این سؤال را جوانان ، مطرح کرده اند و آنها دودسته اند . دسته ای جوانانی که از « ایده ثوابی » حسنه شده و نوشته اند :

» که در مزارع بجای غنچه علف میروید و دهقان زن خود را بجای تراکتور در آغوش میگیرد «

دسته دیگر جوانانی که به تیوغ غره شده و معتقدند که کاملاً :

» میتوانند مسائل امروزه را بدون توجه بگذشته حل کنند :

شما ما را بمطالعه تشویق میکنید ، چرا ؟ برای اینکه مرد سالخورده ای

دهای هستید و گذشته را عزیز می شمارید . گذشته ای که برای ما

نامفهوم و بی ارزش است «



جوانی نیز ترجیح داده است بجای دوسی بزبان بیزبانی بگوید :

« آیا باید بازهم شمارش کنید که مشغول مطالعه شوم . آیا اسیر عادت نیستید که میخواهید مغز ما را از معلوماتی که بدر زندگی نمیخورند . انباشته سازید ؟ »

جوان دیگری نیز - که گمان نمیکنم واقعاً جوان باشد باعصابانیت در نامه بدون امضائی مینویسد !

xalvat.com

« شاهنر مند نیستید ، مکنندار پیری » ستید . پیران شهوت کلام دارند . حتی اگر در کشوری باشند که آشپز و دربان پیسواد بر آن حکومت میکنند و شنونده ای وجود ندارد ... »

به اعترافات مزبور مورد دیگری اضافه کنیم : اخیراً کتاب کوچکی (ده کوپکی) بدستم رسید موضوع آن بحث محصلی با معلم بود . معلم میکوشد ثابت کند که فقط با استفاده از تجربیات بشریت و تاریخ ترقی فرهنگی آن ، میتوان دانش را با سرعت و موفقیت ترقی داد .

محصل عقیده دارد که : در زندگی عملی روزمره و کارهای خلاقه تنها لارمست از فرمولهای حاضر و آماده استفاده کرده و کلیات تکنیک را فرا گرفت ، « معرفت به اعماق افکار علمی را باید بروزی گذاشت که در آن وقت آزاد برای مطالعه باقی باشد . »

بدبختانه معلم با نظر محصل موافقت نموده و گواهی نامه قلابی صادر میکند و باین ترتیب کار پرمسئولیتی را به جوان ناقابلی میسپارد که مطمئناً با تصور خود ضررهای بزرگ بدوات خواهد رسانید عنوان « پیر مرد حریص » برای من تازگی ندارد ، از مدتها پیش این لقب از



طرف مطبوعات مهاجرین روسی بمن داده شده است. اما با اعطای لقب مکتب‌دار، از سی سال باینطرف بمن نیش میزنند.

اگر پیرمردم، تقصیری متوجه من نسبت من پیری را جرم نمی‌دانم. فقط کسالنی میدانم که نمیتوان آنرا از سروا کرد.

باید بگویم که سمپاتی مخصوص نسبت به پیرمردان ندارم. زیرا از دوران جوانی، بخوبی میدانم که عده زیادی از مردم در دوره پیری پیه میگیرند و دچار بیماری «خردمندی» میشوند. میدانم که در برابر قبول مطالب منطقی، روح، مقاومت پیدا میکند و حتی با تحکم غیر قابل تحملی پادبیران روبرو میشوند. میدانم که پیرمردان غالباً میخواهند گفته‌ها، یشان، چون وحی منزل پذیرفته شود. و کسی آنها را بمحک تجربه و انتقار نزنند.

عده‌ای از جوانان ممکن است تصور کنند که منظور من از اظهار مطالب فوق تائید انتقادات افراطی و جاهلانه آنان است. نه، هرگز چنین منظوری ندارم. بلکه منظور من تسهیل مبارزه و دادن دورخیزی بدانان در حدود قوای ناچیزم است. من میدانم خرو-هائی که خود را عقاب می‌پندارند، در ضمن پرواز نمیتوانند بلندتر از پرچین و پله کان به‌پرند ولی کمک در اثر سکوت به تجری جوانانی که گوش خود را گرفته و میخواهند بانداره سرانگشتی از زمین بلند شوند، چه نتیجه‌ای دارد؟

احمقانه است اگر تصور کنید که من گذشته را گرامی می‌شمارم، در اینصورت میبایست اصول زندگی من «دنیا پس مرگ من چه



دریاچه سراب» بود و در اردو گاه دیگری غیر از اردو گاه فعلی می بودم
ایک من علاوه بر شغل نویسندگی وظیفه مأمورین بهداشت رانین بر
عده گرفته ام. میکوشم تمام وسائل سرایت بیماریها، لجنها و کثافات
را از زندگی بروم تکرار لفظ کنایه آمیز «مکتب دار» بعلت تمایل من
به این وظیفه بهداشتی است که من هنری را که جنبه آموزنده نداشته
باشد سراغ ندارم و تصور نمیکنم جنبه آموزنده هنریه نفوذ آن در زمینه
تخیلات، تعقل و مغز و اراده خواننده خللی وارد آورد. مرا در تمام طول
عمر تعلیم داده اند و هنوز تعلیم میدهند معلمین من عبارت بوده اند از:

شکسپیر و سروانتس، اگست بیبل و بیسمارک، لئو تالستوی
و ولادیمیر لنین، شوپن هاوور و مچنیکوف، فلویر و داروین،
استاندال و همکل، مارکس و تورات نیز معلم من بوده اند من از
آنا رشیست هائی ارقبل کروپوتکین، از استیرنر و «پدران کلیسا»
نیز درسها آموختم من از فولکلور، از هیزم شکنان، چوپانان،
کارگران کارخانهها و از هزاران نفر دیگر که ۵۰ سال زندگی
آگاهانم را در میان آنان گذرانده ام، درسها گرفته ام گمان نمیکنم
در دانشکده ای که پایان رسانده ام چیزی بی فایده ای فرا گرفته باشم،

ضمن تحصیل در مکتب لنین و شاگردان وی، مطلب فراوانی از
از «اوردرانیک» های کم سواد و از اشیپگلرهای با سواد فرا گرفته ام. از
کسانی نیز که به سئوالاتشان پاسخ میدهم چیزهایی یاد میگیرم. از
اینرو «مصاحبت» خود با جریانهای علمی گوناگون را تحصیل در مدرسه
واقعیت نام مینهم و بحق میفرانم آموزگاری و تعلیم و تربیت دیگران



رائیز بر عهده گیرم .

عده‌ای از نویسندگان نامه‌ها نصیحت‌میکند: «چوبدستی و کوله پشتی بردار و راه بیفت . کمی دنیا را سیاحت کن ...» من چنین کاری نمیکم زیرا وقت زیادی برای گردش ندارم . سابقاً بقدر کافی گشته‌ام و از زندگی فقرو سیه‌روزی دهقانان اطلاعات کافی بدست آورده‌ام . می‌دانم متجاوز از پنجاه سال موزیک باخیش چوبی شخم زده و زندگی هفت سر عائله‌گر سنه رانتوانسته‌است تأمین کند .

میدانم که در آن دوره . اربابان وجود داشته‌اند ولی از آموزگار خبری نبوده است . خود ارباب نیز هزاران سال بدون آموختن کلمه‌ای زندگی کرده‌است .

xalvat.com

موزیک دیروزی ، امروز معلم فاضلی بنام کارگر کمونیست ، بالای سر دارد که بجای خیش چوبی ترا کور و بجای داس ، کمباین در اختیار وی گذاشته و او را از کار پر مشقت و تیره‌روزی و « قدرت زمین » که عقل دهقانان را در تاریکی‌های اوهام گوناگون و جهل مطلق می - کشانید . رهائی بخشیده است . من از سرعت نفوذ تعلیم و تربیت در میان دهقانان باخبرم . میدانم که در نتیجه آن . وجدانی شایسته انسان ، وجدان حقیقت کار دسته جمعی . در میان آنان بیدار میشود . صحیح است که در هر خانواده‌ای عجیب‌الخلقه‌ای وجود دارد . و چون خانواده ما ۱۶۲ میلیون نفری است از اینرو تعداد عجیب‌الخلقه‌ها معدود نیست عجیب‌الخلقه‌ها خودخواه و زوررنج‌اند ، عجیب‌الخلقه خود را فرادستانی و مهم می‌پندارد . باید هم چنین پندارد زیرا ، بالاخره او عجیب‌الخلقه



است .

پایه این نقص خلقت معنوی . کوچکی فکر است . که باعث
بیزاری از هط لعه و عدم تشخیص ، شیفتگی نسبت بخود و رضایت بیمورد
از معلومات ناقص خویش مبرگرد . این نقص خلقت عموماً در يك کلمه
خلاصه میشود . «خریت»

اینک بعنوان مثال نوشته یکی از این عاشقان نفس خویش :
«اگر واقعیت با کار خلاق من منضاد است ، حق دارم آنرا انکار
کنم . بنظرم داستایفسکی گفته است که انسان موجودی تخیلی است ،
صاحب است . من تصورات خود را بر تراز تمام موفقیت های شما میدانم
من تصورات خود را پر ارزشتر از دنیپر ستروی - ماگنیتو کورسک و
نیز نی نووگروود شما میدانم ،
xalvat.com

البته بیفایده است که چنین عجب الخلقه ای را متوجه ساخت ، که
پایه تمام تخیلات ؛ واقعیه . است و انسان بدون تکیه بر معلوماتی که قبل
از او بنوع یا بضرر او ایجا شده است ، نمیتواند چیزی ابداع نماید ضمناً
نمیتوان منکر این موضوع شد که «انسان موجودی حیرت انگیز است»
ولی برای این امر ، لازمست او را از دور ، از «اعماق کوی و مکان» نگریست
و مشاهده کرد که در گوشه ای از جهان لایتناهی بوجود آمده و در عرض
دهها هزار سال در برابر کوشش فراوان ، با کار سخت و سنگین دستی و
نیروی خلاقه عقل ، به موفقیت های عجیبی نائل آمده است . شگفت انگیز
ترین چیزها ، دانش بشری است که منتهائی نمی شناسد و نباید بشناسد .



پس از آن صنعت است که بر پایه علم بنانهاده شده و با سهولت روز افزونی مقاومت ماده بیجان را درهم می شکند پس از صنعت، نوبت هنر است که به انسان اجازه میدهد بگوید جمله صدا، رنگ، سنک و فلز تصاویر و ترکیبات و اشکالی بازیبائی ایده آل ایجاد کند در صورتیکه به انسان با چنین نظری نگاه کنند؛ واقعاً حیرت انگیزتر از آن است که بتوان تصور نمود، ولی برای اینکه این انسان را در مجموعه کامل خود در نظر آریم، باید بدانیم که نام او بشریت است باید تاریخ مبارزه بشریت را با طبیعت و مبارزه طبقاتی درون بشریت را مطالعه نمود، ولی «نبوغ» جوانانی که در بالا بدانها اشاره شد، توأم با جهالت تاریک و عمیقی است. جوانی که از ایده نولژی خسته شده است می نویسد:

«شاید در زندگی» عقب مانده ام. و با از واقعیت دور افتاده ام، در هر صورت ترجمه آثار «ژو کوسکی»، حکایات و افسانه‌های وی، اپرای «روسلانر لودمبلا» و چیزهای دیگر را بیشتر دوست دارم. در آثار فوق نمیتوان حتی با بزرگترین ذره بینها ذره‌ای از ایده نولژی کشف کرد».

xalvat.com

بعد از خود می پرسد:

«آیا بهتر نیست به انتشار ادبیاتی که وجه اشتراکی با ایده نولژی ندارند دست زد؟»

جوان مزبور فیلم «ترس» را موافق ذوق خود می داند - زیرا پایه‌های خانواده بورژوازی را حراست میکند.

«من از هنر پشه‌های مضحک از «پات» و «پاتاشون» خوشم



میآید زیرا همیشه خنده آورند .

اوهایل بود که :

« درمزا ع بجای غنچه گل علف بروید و دهقان بجای تراکتور

زن خود را در آغوش گیرد . »

xalvat.com

معنای کلی این ادعاینامه در چند کلمه خلاصه می شود :

« باید وقت را گذرانند »

من به این نامه اشاره میکنم نه از آن نظر که احمقانه تر از نامه های دیگر است بلکه مرد جوانی که از ایده نوآوری خسته شده است اینتدرها که تظاهر میکند ، احمق نیست . او علیه تمام ایده نوآوری ها اقدام دعوانمیکند بلکه فقط با بعضی از ایده نوآوری های معین سرچنگ دارد . خود او عمقاً طرفدار ایده نوآوری است . شعار وی « باید وقت را گذرانند » شعار ولگردان و طفیلی ها است : « دیگران کار کنند ولی ما ما باید وقت را بگذرانیم » . بطوریکه می بینید غزل شعرای « لیکست » از قبیل ژو کوسسکی را باب طبع خود میدانند .

بایرون : لرد ولی مرد انقلابی بود . او از کوتاه نظران دوره خود منتقد بود و شاعران « مکتب لیکست » را بدینگونه توصیف نموده است :

« باشد . شما شغل های پر درآمدی دارید . »

افنچار و ثروت نصیب شماست .

ولی عقیده قابل خرید و فروش ، ارزشی ندارد .

از همکاری شما ننک دارم .

شما از مسلك و شرافت بی بهره اید ... »

* - Lakist

...



و بعد :

« شما باتاج‌های افتخار خود ،
 سرهای بی‌آرزم و ننگین خود را می‌پوشانید .
 هرگز نمی‌خواهم بجای شما باشم .
 کسی که به شرافت و وجدان احترام گذارد .
 هرگز بدنبال شما نخواهد آمد . »
 رابرت سوزی و وردسورث و کالریج و شاعران دیگر « مکتب
 لیکیت » ، طرفداران کاستلری وزیر بودند . به‌بینند بایرون درباره
 این‌وزیر چه نوشته است :

« کاستلری ! خائن بدسگال
 تو ایرلند را از جویهای خون گلگون‌سازی
 تو دژخیم میبندی . ستمگر پیمان‌شکن ،
 تو می‌خواهی مردان آزاد را بزنجیر آهنین به‌بندی ...
 شاعران « مکتب لیکیت » تنها نری که داشتند عبارت از آن
 بود که می‌توانستند از آثار زبانی « توده‌ای » استفاده کنند . و از اینرو
 پرغنائی زبان انگلیسی افزوده‌اند . این مطلبی است که مؤلفین تاریخ
 ادبیات بدان اشاره می‌کنند ، درحالی که از عاقلان دارند سوزی و وردسورث
 و کالریج و شعرای دیگر مکتب مزبور ، دارای استعداد متوسطی
 بوده‌اند .

ممکن است شاعر عجیب ما پوشکین در استفاده از داستان‌های
 توده‌ای ، از آنان پیروی کرده باشد ، ولی فرق اساسی عبارت از تفاوت



« ذوق » و طرز استفاده از این منابع است .

شعراى مکتب ليکبيست وارد موضوعاتى از قبيل « کشيش و خادم وى بالدا » نمى شدند . پوشکين در عين حال روح حقيقي داستانها را حفظ ميکرد . در صورتیکه وردسورث و همکاران وى داستانهای توده‌ای را با جنبه‌های « فوق احساساتی » و « غرائب امور » که ناشی از تعاليم و خرافات کلیسایی بود ، انباشته ساخته و ماهیت ساده و زیبای آنها را آلوده می ساختند . با تفسیرهای مذهبی خود ، بعنوان آشتی دهنده تضاد های اجتماعی دخالت می کردند . یکی از مشخصات وردسورث تحقیر او از عقل انسانی است . کالریج در جوانی لیبرال بود ، بعداً شاگرد یاکب بوئتم شاید آلمانی شده و درسک ارتجاعیون درآمد . سوزی از رادیکالیسم شروع کرده و بعدها بافرت سبانه نسبت به بایرون و شلی مشهور گردید . سپس در چنان کوره راه تبلیغ جهالت و تاریکی افتاد... که حتی شخصی مانند ما کولی مورخ محافظه کار نیز کتابه باحاثان ویرامورد انتقاد شدید قرارداد .

همه آنان از تعلیم لوتر درباره عقل که آنها را ناشی از « نافرمانی شیطان » میدانست پیروی می نمودند . تعلیم لوتر چیزی جز عقیده دهقان ساده سا کسونی که قرنهای متمادی در زیر یوغ خونین شاهزادگان کلیسا و شوالیه ها و نجبای صاحب اراضی بسر برده بود ، نبود . همین یوغ است که نظریه متعصبانه ای بد لوتر تلقین میکند که اساس آن عبارت از این است : مسیحی باید تسلیم و آماده رنج باشد ، در برابر ناملايمات ، کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندهد . حتی



اگر زنده بگور شود . مسیحی نسبت به اموری که در زمین اتفاق می افتد، بی اعتناست . مسیحی باید آماده یغما و کشته شدن و شکنجه دیدن باشد. زیرا او در روی زمین شهیدی بیش نیست . xalvat.com هنگامی که دهقانان تحت رهبری تماس و ونترز و وندرگیلر و رهبران دیگر بشورش برخاستند و ستمکاران را مورد حمله قرار دادند لوتر پیامی باین مضمون بشوالیها و خادمین کلیسا فرستاد :

« برای نجات خود ! دهقانان را سر ببرید . بکشید ، حفه کنید، بکشید هر قدر دلنانه بخواهد ! باید آنرا بمانندسگان هار درهم شکست » سرچشمه اصول ایده نولتزیک شعرائی کسه بعضی از جوانان مخالف ایده نولتری طبقه کارگر ، بدنبال آبان میروند . چیزی جز این نیست . لازم است چند کلمه نیز درباره ژو کوسکی توضیح دهم . او نیز مثل وردسورث و رابرت سوزی شاعر « درباری » و دارنده تاج افتخار بود . او معلم الکساندر دوم فرزند نیکلای اول و نویسنده مقاله ای بود که در آن از اجرای احکام اعدام طرفداری نموده بود . این مرتجع احساساتی بخوبی میتوانست آثار دیگران را بشعرتقل کند و با اینحال شاعر قابل ملاحظه ای نبود ، از اینرو می بینیم آنچه در حوان را خسته کرده است همه ایده نولزیها نیست بلکه تنها ایده نولتری بخصوصی است که ظهراً اطلاع از آن ندارد . شاید تمایل او نسبت به ترانه های شعرای « مکتب لیکیت » و داستانها و روایات ناشی از ذوق طبقاتی او نیست ، بلکه زائیده جهل اوست . یقیناً نمیداند که ترانه ها ، روایات و داستانها غالباً در خلال جمالات زیبا ، گاهی ایده نولزیهای پستی تلقین می کنند.



سوسک و موش و مگس و طفیلی های دیگر نیز احتمالا دارای نوعی ایده نوآوری بدوی هستند. زیرا تعدادی از معلومات تجربی مختص طفیلی ها است. مثلا: زمین را آب نمک تر است. آهن خوراکی نیست خون انسان قابل تغذیه است. گویا تنها احمقان و ابلهان در باره ایده نوآوری نمی اندیشند ولی اینجا صحبت در باره آنان نیست.

من مخالف تفریح، تفنن نیستم. موضوع مسله ای است ولی شرایط زندگی امروزی ما حکم میکند که تفریح و تفنن را محدودتر سازیم و وقت هر چیزی فرا خواهد رسید. xalvat.com

بنظر من، اگر کسانی بغزینا ئیهای ظاهری آثار ارتجاعی دشمنان طبقه رنجبر دل بسته و دیگران در زمینه ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی که بشریت را بجلومیراند کوشش مداوم بعمل آورند، در اینصورت تضادی بین دو گروه مزبور پیدا خواهد شد که مسلسلا گروه اول را در واقعیت کارگری مابه بهبودگی محکوم خواهد ساخت:

بعلاوه بعقبده من در همین واقعیت بقدر کافی «تفریح و تفنن» وجود دارد مثلا گامدی و ماکدونالد کمتر از «پات» و «پاتاشون» مضحك نیستند.

خائنین واقعی در زشتی و وقاحت عقبتر از خائنین سینما نیستند. باز تکرار میکنم که بطور کلی همیشه واقعیت، پایه ابداعات و تخیلات بوده است جالبتر و عملا مفیدتر است که فانتزیها رانه تنها بر روی فیلم سینما بلکه در اعمال جنلمان هائی از قبیل چرچیل، چمبرلین و الدوین و «قهرمانان دیگر عصر ما» مطالعه نمائیم.



گفته‌ها و نوشته‌های جوانان مزبور هرگز در تنوع و پرمایه بودن بپای نوشته‌های کسانی که در اوائل نوزدهم از ایده‌نوازی مادیون انقلابی خسته شده بودند، نمیرسد. نوشته‌های آن «خسته‌دلان» نیز ثمره ایده‌نوازی ته‌صب آمیز مذهبی ضد انقلابیون بود. در باره رشد غنچه‌های گل در مزارع نمیتوانم چیزی اظهار کنم. نویسنده نامه، حتماً شوخی کرده است. اما راجع بدهقان، من با قطعیت تمام می‌گویم: از هم اکنون تا چند سال دیگر، وقتی که دهقان دیگر خود را «دهقان» احساس نکرد بلکه خود را فرد سوسیالیستی و وارباب کشور خود دانست باز هم زن خود را در آغوش خواهد گرفت، بهمان گونه که زن روستایی در آن روز شوهر خود را در بر خواهد گرفت. این وظیفه متقابل و بیولژیک آن‌هاست و همه میدانند که عمل لذت بخشی است.

xalvat.com

کشیشان، این صاحبان ایده‌نوازی رهبانی نیز تصدیق میکنند که عملاً ضمن تجارب زندگی، برای آن‌ها ثابت شده است که انجام وظیفه فوق، تناقض باره‌بانی ندارد.

حتی طرفداران غریزه جنسی منحرف نیز که از انجام این وظیفه جلوگیری میکنند، این جلوگیری را از نقطه نظر ایده‌نوازی با تمایلات زیبایی پرستی خود و با این دلیل ساده که در جامعه بورژوازی جامعهت با مرد ارزاتر از زنان تمام می‌شود، توجیه میکنند.

جوان ما باید بداند، همه جا با ایده‌نوازی روبروست. ایده‌نوازی را هرگز از انجام «وظیفه» باز نمیدارد. او مردم را برای آنچه



وظیفه باشعرو نثرو رنگ و رقص تشجیع میکند.

درواقعیت خزده بورژوازی، این وظیفه بشکل هرزگی کثیف و انحطاط و پستی جنسی زن جلوه میکند. xalvat.com

خرده بورژوا بر روی پرده سینما «اساس خانواده را حمایت می‌کند» ولی در زندگی خصوصی خود - بیش از پیش همانگونه که روزنامه‌های یومیه و مطبوعات بورژوازی با سادیسیم عجیبی تشریح میکنند. زن را وادار به توسل به طپانچه یا گاز کرنیک می‌کند. بدیهی است که ما نمیتوانیم بچنین اشخاص ابراز علاقه نمائیم ولی آنان از نظر ناتورالیستی فوق‌العاده مفیدند. جدا‌اعلای آن‌ها پسر و لگردی بنام «شام» بوده است که ستر عورت پدر مسنش را بکنار زد. آنان نیز با پر کردن ستون‌های جراید خزده بورژوائی از وصف داستان‌های قتل و انتحار و انواع زدی و کلاه برداری و تردستی و تشریح فساد و پوسیدگی خانواده اجتماع خزده بورژوازی طبقه‌ای را که از آن پر خاسته‌اند، عریان می‌سازند.

حرفه آنان جستجو در میان خون و لجن و کثافات زندگی خزده بورژوائی است. روحاً و جسماً باین حرفه دل بسته‌اند. بارنگهای تندی تابلوی تجزیه و تلاشی فرهنگ بورژوازی اروپا را ترسیم میکنند، خود آنان نیز پوسیده‌اند ولی با اینحال «ناتورالیسم» شان برای روشن کردن واقعیت‌ها مفید است. باید با ظاهرات این اشخاص بدقت گوش داد. البته نه برای تقلید از آنان زیرا، ماهی دیزه لوروده ندارد. در واقعیت شوروی ما، بقدر کافی چیزهای مندرس وجود دارد که سرعت زیادی از بین می‌روند. بین ماها نیز نویسنده‌های «ناتورالیست»



از نوع بخصوصی وجود دارند .

البته من جسارت نمیکنم که بگویم آنان فرزندان «شام» هستند. زیرا بنظرم وقتی که آنان بوجود کثافات و زشتی‌ها اشاره میکنند ، بعلل پیداشتی و برای دورریختن آنهاست . xalvat.com

ولی با بنحال شیوه سیاسی را فراموش میکنند ، با چشمان نافذی مینگردند و بنظر میرسد که بشرح حقایق میپردازند . مثلاً در یکی از کتابهای نویسنده تازه کاری میخوانیم :

مرد ریشو در ادارهٔ مدلی تعلیمات سیاسی کار میکرد بعلت قحط لرجال و یا شاید سوء تفاهم بان سمت منسوب شده بود :
اوساً بقاً نگهبان گورستان بود .

میبینید کمی شگفت آور است شاید این امر حقیقت دارد ماممه جایکار کنان احتیاج داریم و نگهبان گورستانی توانسته است از نظر سیاسی از نویسنده کتاب مزبور اطلاعات جامعتری داشته باشد.

ولی «ناتورالیست» های خارجی و دشمنان حکومت کارگر و دهقان در داخل کشور لابد از این حکایت نتایج دیگری خواهند گرفت که مثلاً : در اتحاد شوروی وظیفه آموزگاران سیاسی را بعهده نگهبانان گورستان‌ها گذاشته‌اند . برای اینکه داستان را عجیب‌تر جلوه دهند ممکن است شغل نگهبان گورستان را با گورکن عوض کنند کاسب کاران بومی و مهاجر شهرهای پاریس ، برلن ، پراگ ، صوفیه ، بانگراد از کتاب نویسنده شوروی خود را دلداری داده و با تلفن به دیگری مژده خواهند داد : «کتاب گورکن را خواندید؟ ها ها چیز عجیبی است»



از این قصه ها غلبه بر کتاب های مؤلفین ما دیده میشود ولی من نمیخواهم در اینجا بشرح آن پردازم زیرا ، نمیخواهم وسیله تفریح خرده - بورژواها را با حقایق که موافق ذوق آنهاست فراهم کرده و به آنان در امیدواریهای احمقانه خود یاری کنم .

سؤالی پیش می آید ریشه این تمایل ما برای بیان « حقایقی » که مطلوب خاطر خرده بورژواها است کجاست ؛ این « حقیقت » ناشی از وضع طبقاتی است . ضمن مباحثه با نویسنده ای درباره کتاب خطی ، که پر از قصه های بدبینانه بود ، متوجه شدم که قهرمان وی از آنست که نمیتواند اسم پرطنینی بروی خود بگذارد در عذابست . از هژلب کتاب پرسیدم : چرا میخواهید که خواننده ای مثل من عار قلمند باشم که احمقی مثل سمکوف بجای کار و تحصیل فقط کلمات « سیمو کوف » و « سومرا کف » و « سومارو کوف » را سبک و سنگین میکند ؛ جوابش جز این نبود که :

« من اشخاصی را که بهوض کار ، در عالم درونی خود غوطه میخورند دوست دارم » قصه غریبی است زیرا ناتورا لیسیم خشن دستخط با ظاهر - رمانتیک مؤلف ، بهچیز چه سازگار نیست او فقط در حرف پیرو رومانتیسیم است ولی این رمانتیسیم گوئی بجای آن که محصول وجودش باشد ، بهرستش بخیه شده است .

بنظرم عده ای از جوانان بجای آن که در مکتب واقعات تحصیل کنند پیش فردریش اشلگل درس خوانده اند وی از ۱۳۲ سال پیش موعظه میکرد است . که انسان واقعی راحتی « خود » را نه تنها در فعالیت عملی بلکه در فن خدادادی « بلاش » بودن و نترک هر نوع فعالیت میباشد



او در دراحتی خود، زندگی میکند و به علنی بیش از انسان شباهت دارد.

این تعلیم رمانتیسیم منقی، در طول قرن‌های ۱۹ و ۲۰ بارها به اشکال عجیبی بصورت کتاب‌های زمان بنام «برعکس» و «آثار و ال‌ویتمن» مغرور، بالاخره پرچاگی‌های مازسل پرست درآمده است.

احتمال قوی هرور که علاقه به رمانتیسیم منقی در بین معدودی از نویسندگان جوان ما، ناشی از تمایلات پرهیجان آنان به رمانتیسیم فعال است که عمیقاً با واقعیت‌ها و وظایف جوانان پرشور ما مرتبط بوده و نه تنها در ایجاد «افسانه‌ها» مؤثر است، بلکه نجات مردم زحمتکش را نیز تسهیل مینماید. شاید هم، چنانکه قبلاً اظهار داشتیم جوانان ما فقط از نظر بهداشتی به مساعده و شرح داستان‌های مربوط بقایای زندگی نقرت باز گذشته پرداخته و درصدد طرد هر چه زودتر آن موانعی هستند که بر سر راه رمانتیسیم انقلابی، رمانتیسیم فعل، قرار دارد.

ولی این رمانتیسیم فقط در صورت توسعه دادن و عمیقتر کردن وجدان طبقاتی و خودآموزی سیاسی بدست می‌آید فقط در چنین شرایطی سؤال «خوب‌فایده هم‌این کارها چیست؟» خود بخود منقی میگردد.

مرد جوان، در این صورت به هدف عالی طبقه فرمانروای اتحاد شوروی

xalvat.com

سوسیالیستی پی خواهد برد.

این هدف مسلماً بزرگترین و درخشان‌ترین واقعیت‌هایی است که در طول تاریخ، مردم زحمتکش را میتواند از لجن‌زار خون، دروغ و خرافات و تضادهای طبقاتی در آورد.

ولی «واقعیت» زشت و چرکین خرده بورژوازی هنوز باقی است. این «واقعیت» زنده است و در مغزو افکار کسانی که از ایده‌نوازی انقلابی طبقه کارگر خسته شده اند نفوذ میکند. اخلاف «شام»، ناتورالیت‌ها «راهزنان قلم»، مزدوران بانکداران و بطور کلی ماهی ریز: هائی که بر اساس «دنیایس مرک ماچه دریاچه سراب» زندگی میکنند، از «واقعیت» مزبور برای متهم ساختن اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیسم استفاده میکنند آن‌ها میگویند «صنعتی کردن»، «کشور»، «نقشه پنجاه ساله»، «ماگنیتو ستروی»، «دنیپر ستوی»، وصل رودخانه‌های ولگا و مسکو بهم همه اینها صحیح ولی شما آموزش سیاسی مردم را باختیار نگهبانان گورستان گذاشته‌اید مولف، اوتل، Untel فراموش میکند که قهرمانان خود را بر روی رودخانه Uka بگردش برده است. بوصف شب‌های ولگا می‌پردازد و می‌نویسد که «اوتل» که مدیره مدرسه است سه‌ماه است حقوق نگرفته است. و کارگران شهر اکوروو مجبور شده‌اند گوشت قورباغه بخورند. شما تراکتور و ایستگاههای ماشین می‌سازید ولی سنجاق زلف و سوزن اصلا گیر نمی‌آید چه مردمان شیطانی هستید و. و همه اینها حقیقت دارد ولی چه آید کرد؟ هنوز بقدر کافی از حقیقت، درس زمینی که از ولادیوستک تا ادسا و از ایروان تا مورمان و از لنینگراد تا تاشکند کشیده شده است، باقی است. نواقص کار را باین زودیا نمی‌توان برطرف کرد. ما کم کم موانع کار را برطرف میکنیم و هرگز بعقب برنخواهیم گشت. دشمنان ما می‌پندارند که باین حقایق قصه‌وار ما را «مبالغوب» خواهند ساخت. آن‌ها را در توهمات مه‌آلودشان باقی بگذاریم قصه‌پردازی روز بروز کمتر خواهد شد



مواد غذایی حتی از لجن نیز نباید در اختیار خرده بورژوا گذاشت. وقتی ما این حقیقت را درک کنیم از تعداد قصه‌ها سرعت کاسته خواهد شد. هر یک از ما هادر برابر کشور و افراد آن مسئول عمل خویش هستیم. وقت آن فرا رسیده است که در خود حس مسئولیت و تعاون سوسیالیستی را بمقیاس اتحاد شوروی پرورش دهیم. توام با پرورش این حس باید شمس سیاسی را نیز در خود پرورش دهیم در این صورت از قصه پردازیهای بیمورد در زندگی و ادبیات احتراز خواهیم جست. و باین ترتیب از دلداری دادن کاسب کار و ادامه زندگی وی امجساب خود جلوگیری خواهیم نمود.

xalvat.com

کسی که «قیافه سوسیالیستی» داشته و روحاً شبیه سوسیالیست‌ها نیست «بدتر از همه است». آینده‌ای که بنام می‌کنیم هم امروز دست قوی و جوانمرد خود را بسوی مادر از کرده است. خیلی کوشیده‌ایم! باز چند قدم دیگر برداریم در این صورت دیکتاتور اتحاد شوروی - یعنی طبقه کارگر به نیروئی مبدل می‌گردد که هیچ اثنالاف دشمنان درنده‌طبعاتی آن قادر به شکست وی نخواهند بود.